

انتخابات ۱۳۸۸ و جنبش مردمی

گفت و گوی آرش با تراب حق‌شناس

آرش: شما جزو کدام گرایش بودید؟ شرکت در انتخابات یا تحریم؟ چرا؟

تراب حق شناس: در پاسخ به این پرسش (پرسشی که زمانش گذشته) عرض می‌کنم که موضع من تحریم بود همراه با تأمل روی یک پرسش راهبردی که چگونه می‌توان از دایره بستهء تحریم یا شرکت بیرون رفت و در موعدهای انتخاباتی آینده آمادگی لازم را برای اقدامی داشت که سرانجام و در تحول خود، به سود اکثریت جامعه که کارگران و زحمتکشان اند، تمام شود. در توضیح این نکته ترجیح می‌دهم مطلبی را که یک هفته پیش از انتخابات اخیر و در شرایطی که با اوضاع امروز خیلی فرق داشت، به عنوان یک پرسش انتقادی و طرح بحث (و نه این ادعای پوک که کسی خود را جای مردم بگذارد و بگوید این بشود آن نشود!) یادداشت کرده بودم ولی آن را ناتمام کنار گذاشتم، با تغییراتی بیاورم:

ما مخالف نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و در یک کلمه طبقاتی ای هستیم که با نام «جمهوری اسلامی ایران» از سی سال پیش بر ایران حکومت می‌کند. هر چند مدت که «انتخاباتی» در ایران مطرح می‌شود پاسخ غالب ما تبعیدیان به آن از پیش معلوم است. بهترین موضع «نه» گفتن است. راحت. گاه فراخوان می‌دهیم و امضا می‌کنیم که تحریم باید کرد و دلایلی کم شمار یا پرشمار برای این تحریم می‌آوریم که خالی از حرف حساب هم نیست. از جدیت و منطق درست طبقاتی یا ملی یا فرهنگی و رد حکومت و ولایت فقیه برخوردار است (نمونه اش مطلبی ست که در انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۲۰۰۵ داشتیم. رجوع شود به: <http://www.peykarandesh.org/safAzad/GozareshTahrim.html>).

باری، گاه می‌گوییم این حد اقلی ست که باید کرد. برای برخی این دلیلی ست بر اینکه ما نمرده ایم. هستیم. برخی بر اساس ذهنیت «رهنمود دادن» (که خیلی‌ها از راست و چپ و میانه دست از آن برنداشته‌اند!) حتی برای داخل کشور (برای چه کسی؟! تعیین تکلیف می‌کنند که نباید رأی داد یا به این یکی که از آن دیگری «کمتر بدتر» است باید رأی داد. این را می‌گویند و می‌گذرند. کافی ست که نام خود را روی یکی از تارنماهای فراوان و ارزان ببینند و رضایت خاطر بیابند که نظر داده‌اند و وظیفهء اپوزیسیون بودن به خوبی انجام شده است! در اینجا دنبال این نیستیم که تقصیر را به عهدهء کسی بیندازیم. چه فایده؟ همه در وضعی هستیم که سعدی گفته است: «چو افتاد در تاس لغزنده مور - رهاننده تدبیر باید نه زور». هرکس «به قدر استطاعت» و حال و مزاج یعنی مصلحت کنونی خویش «تدبیری» می‌جوید. از بی‌اعتنایی غیر مسؤولانه (که به ما چه همراه با چند دشنام «سزاوار» به رژیم و اعوان و انصارش) تا حرکت‌هایی که شاید «مگس پرانی» هم نتواند نام بگیرد. انتخابات را بارها تحریم کرده ایم و حتی یک بار ننشسته ایم ببینیم نتیجهء کارمان چیست. چرا کسی گوش نمی‌دهد؟ اصلاً چرا باید گوش بدهد؟ حال آنکه از ادیان عهد باستان که پیروان خود را می‌شمرند و حواسشان جمع بود که کسی را به خود جلب کرده‌اند یا نه، تا شرکت تولید بیسکویت یا نوشابه امروز، همه آمار می‌گیرند که مصرف‌کننده چه واکنشی دارد تا کار و تولید خود را تغییر دهند و عیبش را برطرف کنند. اما ما برایمان اهمیتی ندارد که کسی گوشش بدهکار ما نیست. سلیقه و نیاز آنها را ما تعیین می‌کنیم، اگر مصرف‌نکردند زیانش را خواهند دید. دنده شان نرم! ما گفتیم!

باری، صورت مسأله این است: آیا ما مخالفین رژیم در داخل و خارج می‌توانیم از این دایرهء بسته خارج شویم؟ آیا در قبال رژیم طبقاتی، مذهبی و سرکوبگر جمهوری اسلامی می‌توانیم حرف دیگری بزنیم یا کار دیگری بکنیم که معنایی داشته باشد؟ این پرسش اساسی در موضع‌گیری من است. بدیهی ست این بار هم از

تحریم رژیم مثل همیشه جانبداری کردم و معتقدم که در توازن قوای کنونی این درست و انقلابی و کمونیستی است. حالا بد نیست به سابقه انتخابات در ایران و تداعی های آن نگاهی سریع بیندازیم:

انتخابات و سابقه اش

از مشروطیت به بعد است که ایران با انتخابات آشنا می شود. پیش از آن «بیعت» وجود داشت. به رغم تلاش برخی متجددان مذهبی که تلاش کرده اند بیعت با پیامبر اسلام یا خلفا را نوعی انتخابات و شورا معرفی کنند، بیعت و «شورا» در اسلام هیچ ربطی به مفهوم مدرن انتخابات ندارد که در جریان آن، شهروندان رأی می دهند تا مسؤولینی را (طبق یک قرارداد اجتماعی بین شهروندان صاحب اراده و حق و تکلیف از یک طرف و نامزدهای انتخابات از طرف دیگر) برای مدت معینی به مدیریت امور جامعه طبق شرایط خاصی برگمارند. اینکه چه کسانی حق رأی دارند بستگی به تکامل مدنیت در جامعه ها دارد. در دموکراسی یونان باستان بردگان و زنها نمی توانستند رأی دهند. در انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹) فقط کسانی که میزان معینی مالیات می پرداختند حق رأی داشتند یعنی فقط ثروتمندان. زنها هم البته هنوز خیلی زود بوده که حقی در این باره برایشان پذیرفته شود. سنت مردسالاری آنقدر نیرومند بوده که حتی در کمون پاریس هم زنان حق رأی نداشته اند، با اینکه کمون دموکراتیک ترین سیستم سیاسی ست که تا کنون در جامعه بشری پدید آمده است. باری در یک انتخابات معین آیا همه از حقوق مساوی برخوردارند، آیا با توجه به تفاوت های زیادی که از نظر مادی بین افراد وجود دارد می توان از حقوق سیاسی (یا حقوق قضائی) برابر حرف زد؟ آیا کسی که انتخاب می شود قبل از پایان دوره مأموریت می تواند از کار برکنار شود (آنطور که در کمون پاریس بوده، یعنی حق عزل نمایندگان) و پرسش های فراوان دیگر که همیشه مورد بحث بوده و باید با هشپاری تمام و با چنگ و دندان از دستاوردهای دموکراتیک تاریخی دفاع کرد. در همه جا چنین است. هم اکنون کارزارهای انتخاباتی شرم آور در همان کانون هایی که دموکراسی از آنجاها آغاز شد صورت می گیرد، در اروپا و آمریکا. در اینجاها بسیاری به این نتیجه رسیده اند که شرکت نکنند. در انتخابات پارلمان اروپا در ۷ ژوئن امسال ۶۰ درصد از دارندگان حق رأی در فرانسه حاضر نشدند پای صندوق های رأی بروند.

در ایران پس از مشروطیت که ارباب می توانست رعایا را به پای صندوق ببرد حتی مسأله اینکه تنها افراد باسواد می توانند حق رأی داشته باشند مطرح بوده و جالب اینکه شنیده ام یکی از شخصیت های ملی از این نظر دفاع می کرده است. رأی گیری همگانی به صورت تئوریکش فقط به سود اکثریت جامعه است که کارگران و زحمتکشان اند اما قدرت سرمایه و زور در اشکال گوناگونش هرگز نگذاشته است که چنین اصلی پیاده شود. در ابتدای مشروطیت انتخابات اصناف مطرح بود و سپس قرار شد به صورت همگانی درآید.

در تاریخ ایران، انتخابات و همراه با آن آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات تنها در شرایطی که قدرت مرکزی توان سرکوب کمتری داشته تا حدودی میسر شده مثلاً سال های اول پس از اعلان مشروطیت، سالهای پس از سقوط رضا شاه از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، یا ماه های آخر زمان شاه و اوایل روی کار آمدن خمینی. در همین دوره ها هم هزار عامل آشکار و پنهان باعث می شده که مفهوم انتخابات دموکراتیک و آزاد مخدوش و مسخ شود. لزومی ندارد که در اینجا اشاره ای به نامردمی بودن مجلس در زمان پهلوی ها و بعد دوره جمهوری اسلامی بکنیم. اینها را همه پیش چشم می بینیم. اما باید گفت که پس از انقلاب مشروطیت حق مردم در انتخابات را نه پهلوی ها و نه این ددمنشان جدید نتوانسته اند نادیده بگیرند بلکه تمام تلاش خود را به کار برده اند تا آن را از محتوا تهی کرده، به خدمت خود گیرند. اگر انتخابات پس از مشروطیت به عنوان دستاوردی که نمی توان به آسانی از مردم گرفت مطرح نبود، نه پهلوی ها و نه خمینی چنین چیزی برقرار نمی کردند اما حالا که هست باید از کاریکاتور آن حقانیت رژیم را بیرون کشید! کاری که کرده و می کنند.

اگر برگزاری انتخابات خواست مردم است، اما رژیم البته بر اساس نیاز خودش است که «انتخابات» راه می اندازد، هرچند بین جمله «میزان، رأی مردم است» که خمینی می گفت با «حکم فقیه حکم الهی ست» تناقض وجود داشته باشد. تناقض را می کوشند با بسنده کردن به نمایشهای انتخاباتی بپوشانند تا وانمود کنند که مردم خواست های الهی و شرعی و اعتماد به نظام را در انتخابات تأیید می کنند. سران رژیم وقاحت را طی

این سی سال به جایی رساندند که آیت الله مشکینی گفته بود لیست کاندیداها را خدمت امام عصر برده اند و ایشان تأیید کرده است! رژیم حتی قانون اساسی ولایت فقیه را از طریق «رفراندوم» حقه کرد. رژیم با انتخابات است که هرچند سال یک بار جنایات و دزدی ها و تبهکاری هایش را با آوردن یک نفر دیگر از ابواب جمعی خود در پستوی خانه پنهان می کند. پس از ۸ سال سرکوب و اعدام و جنگ با عراق و ویرانی که همین میرحسین موسوی نخست وزیرش بود، رفسنجانی یعنی «سردار سازندگی» را می آورد و در نیمه دهه ۱۳۷۰ خاتمی را با دستکش سفید جلو می اندازد و بعد احمدی نژاد و حالا (احتمالاً برای انطباق با عهد اوباما) موسوی را، تا ثمره دوره احمدی نژاد را برای ادامه حاکمیت جمهوری اسلامی در مذاکرات «بی قید و شرط قبلی» با آمریکا پیش ببرد. به گمان من سیاست ایران آنطور که برخی از مخالفان می پندارند با قیافه احمدی نژاد تعیین نمی شود. سیاست ایران در عین حاکمیت ولایت فقیه به صورت جمعی یعنی در دست باند وسیعی از سرمایه داران با توجه به حفظ مصالح کلی طبقاتی و ایدئولوژیک شان اداره می شود و برای قدرتهای امپریالیستی حاکم بر جهان مهم این است که اینها بر کشور مسلط اند. ایران در فلك سرمایه داری و توصیه های بانک جهانی می چرخد. همین زندگی زحمتکشان و به اصطلاح حقوق بشر داستان است نه چیز دیگر. برای همه جا همین طور است. ما چه زمانی از این توهم بیرون می آییم که گویا دولت های دموکراتیکی وجود دارند که خارج از منافعشان به فکر اجرای مبانی آزادی و دموکراسی در جایی از جهان هستند. این چیزها را تبلیغات کرده اند و کسانی هم ساده لوحانه باور می کنند و با داد و بیداد می کوشند به خورد دیگران بدهند. آنچه حکومت ها را به رعایت حقوق مردم ممکن است وادارد ضد قدرت است، توازن قواست.

حالا برگردیم به موضوع اصلی که هدف من است و آن اینکه باید به راه دیگری غیر از آنچه رژیم تعیین کرده بیندیشیم یعنی نه شرکت در رأی دادن، نه اکتفا کردن به یک حرکت منفی و دلخوشی به تحریم. در سال های اول روی کار آمدن این رژیم، اگر رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ درباره قانون اساسی رژیم را تحریم کردیم، فرصت تبلیغ در همان چارچوب نظری و سیاسی را برای خود حفظ کردیم و در انتخابات مجلس شورای ملی هم با اهدافی که صریحاً شرح دادیم برای دست یافتن به تریبونی که لازم داشتیم شرکت کردیم. امروز اینهمه مردم در خیابان هستند. در خانه ها و در محل کار و در هر ملاقاتی موضوع انتخابات مطرح است. ماههاست که به مناسبت انتخابات بسیاری فکر می کنند که شاید وضع اقتصادی و اجتماعی با آمدن این یکی یا رفتن آن یکی تغییر کند و بهتر شود. عموم مردم، نیروهای فعال جامعه، کارگران، جوانان، زنان و اقشار گوناگون مردم بر اساس نیازهای خودشان برای تغییر به جنب و جوش می افتند. این حرف برای این بار دیر شده ولی چرا نباید برای دفعات آینده به فکر تدارک و دامن زدن به بحث های لازم بین مردم بود؟ من نمی دانم که شرایط پلیسی و حساسیت های گوناگون مردم چگونه است و زیر چه سرپوش هایی می توان حضوری مؤثر داشت و بدون افتادن به دام شرکت یا تحریم صرف از این موقعیت حساس که از ماهها پیش شروع شده استفاده کرد. من در این باره به نتیجه خاصی نرسیده ام و تصور می کنم که باید برای خروج از بن بست یا دور باطل شرکت یا تحریم تأمل کنیم. احتمال زیاد دارد که به دلیل کم کاری همه نیروهای چپ و دموکرات در ارائه آلترناتیو، این حرف با این مشکل روبرو شود که «حالا چگونه زنگ را به گردن گریه می توان بست؟». برای اینها پاسخ آماده ای ندارم. بی عملی و پاسیو ماندن هم به هیچ رو مد نظر نمی تواند باشد. باورم این است که پاسخ از درون مبارزه همه جانبه ای سر بر می زند که همه توده های ذینفع در مبارزه روزمره خویش پیش می برند که ما نیز یکی از آحاد آنان هستیم نه بیشتر.

آرش: اگر پاسخ شرکت یا تحریم «از درون مبارزه همه جانبه ای سر بر می زند که همه توده های ذینفع در مبارزه روزمره خویش پیش می برند» پس باید نتیجه گرفت که شرکت اکثریت واجدین شرایطی که در انتخابات دهمین دوره شرکت کردند، گواه بر این بوده است که باید در انتخابات شرکت می کردیم! شما فکرنمی کنید با انتخاب ۴ کاندیدای ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان و عمل کرد گروه امنیتی نظامی ها طی این چهار سال، نتیجه انتخابات از قبل روشن بود؟! فکر نمی کنید وظیفه عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه-

خصوصاً در خارج از کشور- باید دیدن این روند و تبلیغ و ترویج برای افشای چنین روندی و دامن زدن به شکاف به وجود آمده در درون خود حاکمیت و پرداخت کمترین هزینه برای آینده است و نه دنبال روی از اکثریت جامعه؟

حق شناس: آن بخش از حرف من که در گیومه گذاشته اید اصلاً به معنی دنباله روی از مردمی نیست که فکر می کنند با شرکت در رأی دادن چیزی را به سود خودشان و عموم تغییر خواهند داد. آنها خود تصمیم می گیرند و حتی اگر اشتباه کنند نمی توان محکومشان کرد. کسی چنین حقی ندارد. من می توانم همچنان بر نظر خود دأر بر تحریم باشم، نظرم را مطرح و تبلیغ کنم و در عین حال از آنها و با آنها باشم که هستم. نظرات مختلف است، هر شهروند حق دارد نظری داشته باشد و به آنچه درست می داند عمل می کند. اما آنچه درباره «۴ کانیدا و شورای نگهبان...» گفته اید با توجه به آنچه در پاسخ اول گفتم، خارج از موضوع است. نکته مهم در آنچه تا حالا گفته ام این است که من در چارچوب کهنه «وظیفه عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه... الخ» که شما یادآور می شوید فکر نمی کنم. اگر این گفتگو هم برای این صورت می گیرد که من (استغفرالله) در جایگاه تعیین کننده خط و ربطی می خواهم حرف بزنم بلافاصله دم فرو می بندم. من با چند جمله ای که در آخر این سؤال آورده اید مخالفم و اگر نظری داشته باشم به عنوان یکی از آحاد مردم در دیگ تجربه و خرد عمومی می ریزم و آنجاست که معنا می یابد. عنصر آگاه و رهبر، خود مردم اند و اگر در گذشته کسی این حرفها را به تعارف می زد ولی در واقع، خود را «مغز متفکر مردم» می دانست، امروز دیگر چنین نظری بسیار عقب مانده است و این البته به معنی دنبال مردم افتادن، که اشاره کرده اید، نیست. با مردم یعنی با اکثریت آنها که کارگران و زحمتکشان اند بودن دنباله روی نیست.

جنبش کنونی رهبر ندارد. وقتی رهبری لازم داشته باشد خودش درست می کند. این نشان رشد و پختگی و آموختن از درس های گذشته است. این جنبش حتماً نوعی سازماندهی دارد، تحولات بعدی و لازم سازماندهی اش را خود خواهد آفرید. نظرات را باید مطرح کرد و گذاشت که انتقال پیشنهادها و نقد و بررسی آنها تا آنجا که می تواند برسد پیش رود. نه استراتژی، نه تاکتیک، نه مفهومی نوین از رهبری و تشکل، نه خط مشی سیاسی هیچ کدام را نباید بنا به درک قدیم، یعنی به آنچه شما گفته اید یعنی «عنصر آگاه و اندیشه ورز جامعه... الخ» سپرد. همه فعالان در کلیه، آری کلیه امور شرکت می کنیم، آزادانه نظر می دهیم و به هیچ بهانه ای نباید از طرح و بحث و نقد نظرات جلوگیری کرد، بلکه باید از آنها استقبال نمود. کسانی که به لحاظ نیروی تاریخی و ایدئولوژیکیشان در انقلاب ۱۳۵۷ دست بالا را داشتند مانع از آن می شدند که شعارهای چپ مطرح شود و به نام حفظ وحدت (یعنی همه با من)، دیگران را به سکوت وا می داشتند. کم نبودند کسانی که «چپروها» را محکوم می کردند و از زنده و مرده شان نفرت داشتند. حالا هم پس از ۳۰ سال جنجال و فیس و افاده بر سر دموکراسی و حق «دگراندیشان» باز هم کاسه همان کاسه است و آتش همان آتش. کسی حتی در خارج از کشور حق ندارد از «خط سبز» فراتر رود و این درحالی ست که در ایران شعارهای صریح و رادیکال هم به فریاد شنیده می شود. می گویند بهانه نباید به دست رژیم داد. تو گویی رژیم برای سرکوب هرگز منتظر بهانه بوده است. اینهمه کشته و زخمی و زندانی و ناپدید شده آیا ناشی از بهانه است؟

باری، مبارزه مردمی یعنی مبارزه طبقاتی در جریان عمل، راه را، تئوری را، پراتیک را نشان خواهد داد. در این باره هم باید به خود جرأت دهیم و از قالب خیالات و عادات گذشته بیرون بیاییم. مردم یعنی آنان که صاحب حیات و حیثیت خویش اند، ارباب خویش هستند. مهم ترین تضمین دموکراسی توده ای (که در آن اکثریت جامعه یعنی کارگران و زحمتکشان و محرومین قبل از هرکس دیگر به حقوق خویش می رسند) وجود ضد قدرت است و این نه فلان حزب یا شخصیت... بلکه حضور متشکل مردم در انجمن ها، شوراهای و انواع سازمانیابی هایی ست که خود صلاح می دانند و امور ریز و درشت، کوتاه مدت یا درازمدت خود را در آنها به بحث جمعی می گذارند و تصمیم می گیرند. هیچ نوع سازمانیابی آیه قرآن نیست. هیچ يك از تجاربی که در زرادخانه جنبش های آزادی و برابری وجود دارد دوراندختنی نیست. بسته به موقعیت و توازن نیروها و شرایط تاریخی می تواند به کار آید. مهم این است که راه ابتکار باز باشد. شك نیست که بدون تشکل کاری به سامان نمی رسد. در حالی که دشمن طبقاتی از بالاترین ارگان های سازمانی برخوردار است مسلم است که توده های کار و زحمت نیز باید

از تشکل مناسبی که خود صلاح می دانند برخوردار باشند. جنبش توده ای و مبارزه طبقاتی ست که ابتکارهای تشکیلاتی را نیز شکوفا می کند. در چنین حالتی ست که در موقعیت هایی که پیش می آید سر دوراهی «تحریم یا شرکت» گیر نمی کنیم و بدیل مناسب سر برخواهد آورد.

یک نکته هم در باره «خود رهبرینی» که به صورت بیماری «رهبران خودگمارده» درآمده و «رهبرجویان» بیمار آن را دامن می زنند عرض می کنم که: «فسانه گشت و کهن شد حدیث اسکندر - سخن نو آر که نور حلاوتی ست دگر». مبارزات جاری در ایران را که ادامه سال های گذشته است و در مبارزه بی امان طبقاتی ریشه دارد جدی بگیریم. بگذاریم توده های به جان آمده «به عرش هجوم برند» سقف «سبز و ...» را به صاحبانش واگذاریم، بدین امید و کوشش و آمادگی که دیر یا زود «تجربه ای نوین از کمون» در راه باشد و مبارزه ای همه جانبه بدون کوته نظری های رایج به پیش رود. انقلاب کار توده ها ست نه دسته ای معین از آنان.

آرش: از آنجایی که در جهان طبقاتی زندگی می کنیم، و از آنجایی که همه مردم - خصوصاً در کشورهای نظیر کشور ما - به عنوان فعال سیاسی درگیر مسائل اجتماع نیستند و از آنجایی که همه مردم انتقال نظرات خود را به صورت مکتوب نمی توانند در اختیار دیگران قرار دهند و از آنجایی که برای یک انقلاب اجتماعی نیاز به پشتیبانی اکثریت زحمتکشان است و از آنجایی که برای پیروزی این انقلاب، اکثریت نیاز به سازماندهی خود دارد و از آنجایی که برای سازماندهی نیاز به حزب های گوناگون است، و از آنجایی که همه مردم یک شبه به نیاز چنین سازماندهی و تشکل نمی رسند، پس فعالین سیاسی - در واقع عناصر آگاه و اندیشه ورزان طبقات مختلف جامعه - نقش زیادی در این امر به عهده دارند. در این مبارزه طبقاتی جاری در جهان، روشنفکران طبقه کارگر و زحمتکشان، در امر سازمانیابی این طبقه نقش بسزایی دارند. منظور من از کسانی نیست که شما هم به آن اشاره کرده اید: خود رهبر بینها که به صورت بیماری رهبران خود گمارده در آمده اند که رهبر جویان بیمار به آن دامن می زنند. این نوع رهبران که بارها با سیاست های نادرست خود لطمات جبران ناپذیری به طبقه کارگر و زحمتکشان ایران زده اند، جایی در جنبش های اجتماعی امروز ایران ندارند.

از این رو سؤال آخرم این است که با مصاحبه آخر احمدی نژاد و موضع گیری های موسوی و کروبی و سخنرانی رفسنجانی در نماز جمعه، شما چشم انداز این جنبش اخیر بخشی از مردم ایران را، چگونه ارزیابی می کنید؟

حق شناس: متأسفانه آمادگی لازم برای پرداختن یا پرداختن مجدد به نکاتی که مطرح کرده اید ندارم. تنها تصورم را درباره چشم انداز جنبش و به ویژه از موضع چپ یعنی مصالح کارگران و زحمتکشان عرض می کنم. ظاهراً شکاف درون حاکمیت به جایی کشیده که یکی از طرفین باید اطاعت کند یا حذف شود. جنگ بین جناح های درون یک حاکمیت در دنیا نمونه های متعدد دارد. ایران هم استثنا نیست. از میزان تضادهای درون رژیم اطلاع چندانی نداریم تا بتوان در این باره حدسی زد. این دعوا اساساً بر سر لحاف ملا است که مردم اند. همه چیز بستگی به ادامه مبارزه و پیگیری آن دارد. اهمیت این حرکت مبارزاتی مردم به حدی ست که در تاریخ معاصر ایران مرحله پیش از این حرکت و پس از این حرکت خواهیم داشت. این مدرسه ای ست تاریخی که حتی اگر به هدف ابتدائی خویش یعنی باز شدن فضای اجتماعی و سیاسی نرسد یک نسل از مبارزان را پرورده است. این حرکت که خود معلول تضادهای سرکوب شده ۳۰ ساله است به نوبه خود تضادهای درون حاکمیت را چنان تشدید کرده است که به نظر نمی رسد به سادگی قابل سرپوش گذاشتن یا التیام باشد. بستگی به این دارد که نیروی بالقوه و بالفعل مبارزاتی و انقلابی جامعه چگونه عمل کند و از این شکاف روزافزون به سود آزادی و برابری استفاده کند. تا کنون کار جنبش تا حد زیادی به گوّه (Gava) شباهت دارد تا شکاف درون رژیم را افزایش دهد. سران رژیم در این اواخر خوب دست یکدیگر را رو کرده اند. این خیلی مهم است. شکاف

از آغاز وجود داشت. «نماز وحدت» (خمینی) یا پند «دلسوزان» (ملی - مذهبی های) درون حاکمیت نمی توانست دعوی گرگ ها را بر سر به دندان کشیدن قطعه بزرگتری از گوشت مردم برای همیشه آرام کند. حالا هم رژیم «اپوزیسیونی» از درون توپره خودش بیرون آورده تا تضادهایش را بر سر چگونگی ادامه مناسبات استثمار حاکم حل کند. مردمی که بنا به جایگاه طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی گوناگون خود خواستار تغییر این مناسبات طبعاً به درجات مختلف هستند به اشکال مختلف آن گوه را کوبیده و سانتی متر، سانتی متر پیش برده و می برند. اگر این شکاف در نتیجه اقدامات هیستریک و تحبیط های رژیم و استفاده ای که جنبش از آن می کند بیشتر شود غول با شاخ و دمی که سی سال است می شناسیم توان ادامه را از دست خواهد داد. هم اکنون نیروهای پرشمار طبقاتی ایران هریک دلو خود را برای برداشتن آب به چاه می اندازد. از خود می پرسیم نقش چپ در این میان چیست؟ منظور ما از چپ چیزی جز موج تغییری که از اعماق جامعه بر می خیزد، نیست؛ یعنی همان که برای حقوق بخور و نمیر عقب افتاده اش، برای یافتن کار، مسکن، مدرسه و مریضخانه و زایشگاه و حتا قبرستان و اطلاع از محل دفن عزیزانش، یافتن اندکی آزادی بیان و اجتماعات و ابتدایی ترین حقوقش به عنوان یک آدم زنده، شهروند دائم دچار مشکلات لاینحل بوده و باز سر فرود نیاورده و هزار جور مقاومت از خود نشان داده است. چپ یعنی این. چپ هویتی مستقل از جنبش مردمی ندارد. خواست آنان برای رهایی، خواستها و مطالبات چپ است. منظور از چپ هیچ گروه مخصوصی نیست که جز نام و ادعاً چیزی ندارد و برای شرکت در استثمار مردم در آینده گوش خوابانده است. منظور ما چپی ست که ریشه در اعماق، در رادیکالیسم دارد. این رادیکالیسم در تظاهرات و کلیه اقدامات مردمی - حتی اگر دارای افقی کمتر از حد مطلوب باشند - حضور دارد، بی آنکه فراموش کند که تجربه گرانبهای جنبش انقلابی دموکراتیک و کمونیستی در ایران و جهان را در عمل و نظر و به نحوی انتقادی و مبتکرانه به کار گیرد نه به قصد سوار شدن بر اریکه قدرت، بل برای قدرت گیری ارگانهای مردمی به نحوی که از اشتباهات و خطاهای گذشته در امان باشد. وظیفه عنصر آگاه که می گوید همانا ارائه تجارب و تحلیل ها و پیشنهادها ست نه در جایگاه والای «عنصر آگاه» بلکه همسان دیگران که در مبارزه شرکت دارند. این را هم بگویم که تنها در میدان عمل مبارزات مردمی ست که صحت یا سقم این پیشنهادها محک می خورد.

باری، وظیفه چپ، فقط چپ بودن است. دنباله روی از نیروهای استثمارگر جامعه نیست. نیروی راست در جامعه مگر چلاق است که به «کمک» چپ نیاز داشته باشد که ما برویم به کمک سبز و زرد و ...! جنبش رادیکال مردمی نباید به بیراهه دنباله روی از امواجی بیفتد که بورژوازی هار و سیری ناپذیر در جامعه راه می اندازد. کسانی که خود را از چپ تلقی می کنند و گمان می کنند در همراهی با راست برای خود منفذی جهت تنفس دست و پا می کنند در جهل مرکب بسر می برند و جز شکست نصیبی نخواهند برد. این عبارت انجیل به عنوان یک حکمت و تجربه انسانی درخور یادآوری ست که «انسان را چه حاصل که دنیایی را ببرد و خود را بیازد» (لوقا، ۹، ۲۶).

۲۹ تیر ۱۳۸۸

(منتشر شده در آرش ۱۰۳، مرداد ۸۸ - اوت ۲۰۰۹)